

«المُعْجَم»

۳	الاحتراز : دوری کردن		
۱۰	الاحتلال : اشغال	۱۲	«الف» أَدُّ (أَوْدًا) : دشوار شد
۴	الأحياء : جمع حَيّ : زندگان	۱۱	لايؤدّه حفظُهُما : نگاهداشت آنها بر او
۷	الإختيار : برگزید	۷	دشوار نیست
۸	الإدراك : دست یابی، رسیدن	۱۴	الآفاق : جمع أْفُق : جاهای دور دست
۱۵	الأذهان : جمع ذَهْن : اندیشه ها	۹	الآلات : جمع آلة : ابزارها
۴	الأرزاء : جمع رُزء : مصیبت ها	۶	الآلام : جمع ألم : دردها
۱۴	أزى : نشان داد	۱۶	أَن — (أيناً) : [زمان] ... فرارسید
۱۲	سُربيم : به آن ها نشان خواهیم داد	۱	أبت : (أبي) پدرم
۱۲	أزال : برطرف ساخت	۱۵	ابتنى : بنا کرد
۱۰	الازدهار : شکوفایی	۸	الإبر : جمع إِبْرَة : سوزن ها
۱۶	أزّل : لغزاند	۱۰	الأبرياء : جمع بَرِيء : بی گناهان
۷	الإساءة : بدی کردن	۲	الأبطال : جمع بَطَل : قهرمانان
۱۴	الاستئزق : نوعی لباس حریر	۷	أبطل : باطل کرد
۹	إستخيتا : شرم کرد	۱۴	الاتباع : پیروی کردن
۴	إستخار : طلب خیر کرد	۱	إتبع : پیروی کرد
۴	إستشاز : مشورت کرد	۹	الإتجاه : سمت، جهت
۴	إستعاد : پناه برد	۱	أتى — (إثياناً) : آمد، رسید
۱	إستعبد : به بندگی گرفت	۱۴	مالم يأتك : آنچه برای تو نیامده است
۴	إستقبل : دریافت کرد	۱۴	أنار : برانگیخت
۸	إستقل : اندک شمرد	۶	أثبت : ثابت کرد
۱۲	إستمسك : چنگ درزد، محکم گرفت	۱۰	الأثرية : باستانی
۵	الأشعد : سعادت مندتر	۱۵	الإثم : گناه
۴	الأسى : اندوه	۲	الأثمن : گران بهاتر، با ارزش تر
۸	أسلم : اسلام آورد	۵	الأجدر : شایسته تر
۵	أشيع : سیر کرد	۸	الأجلة : جمع جلیل : بزرگواران
۸	أشبه : شبیه است	۸	الأجنبي : بیگانه، خارجی
۷	أشقق : دلسوزی کرد	۱۲	أحاط : فراگرفت
۱۴	الإصبع : انگشت	۱۰	أحال : واگذار کرد، ارجاع داد

۱۰	الإنذار : هشدار	۲	أضَاعَ : از دست داد، تباه کرد
۸	أَنْذَرَ : هشدار داد	۱۴	الأضعاف : چند برابر
۱۵	أَشْطَطَ : فعال کرد	۱۳	أَضَلَّ : گمراه کرد
۵	إِنْشَقَّ : شکافته شد	۴	أَطْرَقَ : چشم به زمین دوخت
۲	الإنصاف : عدل	۴	أَطْفَأَ : خاموش کرد
	أُكْتُبُوا بِالْحَقِّ وَ الْإِنْصَافِ لَهَا :	۱۵	أَطْلَقَ : رها ساخت
	بنویسید که با او به حق و انصاف رفتار کنند.	۱۵	الأطناب : جمع طُنْب : ریسمان‌های خیمه
۹	إِنْصَرَفَ : روانه شد	۱۶	أَظْلَمَ : تاریک شد
۴	الأنعام : جمع نَعَم : نغمه‌ها، آوازاها	۹	أَعَادَ : تکرار کرد
۱۲	الانفصام : گسستن		أَعِدَّ عَلَيَّ : برایم تکرار کن
۱۴	أَنْقَضَ : ختم کرد	۱۳	إِعْتَرَضَ لَهُ : معترض شد
۱۳	إِنْقَضَ عَلَيَّ... به... حمله کرد	۱۱	الأعجوبة : شگفت‌انگیز
	الأنواء : جمع نَوْء : طوفان‌ها، دگرگونی‌های	۱	أَغْنَى : بی نیاز کرد
۴	آب و هوا	۱۱	أَفَاقَ : بیدار شد
۱۲	الأهلون : جمع اهل : خویشاوندان، خانواده	۱۱	الأكفان : جمع كَفَن
۳	أَوْرَثَ : به ارث گذاشت	۳	أَلْقَى : انداخت
۸	الايلام : به درد آوردن		لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ :
	«ب»		بادست خویش، خود را به مهلکه نیندازید
	البائس : بی نوا	۸	أَلَّفَ : تألیف کرد، نوشت
۱۱	بات — (بَيْتًا) : بیتوته کرد، شب را	۱۳	أَمَسَكَ : گرفت، به دست گرفت
۱۱	به صبح رساند	۳	الأمل : امید
	بِتِنَا عُرَاةً : برهنه ماندم	۱۰	الإيذاء : ظرف
۵	الباسم : لبخندزننده	۸	إِنْتَمَى : وابسته شد، منسوب شد
۱۳	بِئْسَ : بد است	۱	إِنْتَهَى : پایان یافت
۹	بَجَلٌ : بزرگ و گرامی داشت		لَإِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ :
۲	بَخَسَ — (بِخْسًا) : کم فروشی کرد		اگر به آن (سخنان) پایان ندهی تو را
۶	البدیع : نو، تازه	۱	بی شک سنگسار می کنم
۱۳	بَرَدٌ — (برودة) : سرد شد	۴	إِنْتَهَزَ : غنیمت شمرد
۶	البروتین : پروتئین	۴	إِنْتَهَى : دست کشید، خودداری کرد، ختم شد
		۶	أنجى : نجات داد

۱۳	تَصَارَعَ : کشتی گرفت	۵	البَسْمَة : لبخند
۵	تَصَجَّرَ : دل‌تنگ شد	۱۳	البُشاشَة : خوشرویی
۲	تَضَمَّنَ : دربرگرفت، شامل شد	۱۵	البصائر : جمع بصیرة : دیده‌ها، بینش‌ها
۳	التعريض : متعرض شدن	۱۴	البصمة : اثر انگشت
	على سبيل التعريض : به صورت اشاره و گذرا	۳	البغضاء : بغض و کینه
۲	التعطف : مهربانی	۲	بَعَى — (بُعْيَةً) : خواست
۱۳	تَقَاتَلَ : جنگید	۲	بَكَى — (بُكَاءً) : گریست
۲	تَكَوَّنَ : به وجود آمد	۹	بَلَّ : بلکه، ولی
۱۳	تَلَطَّفَ : مهربانی کرد		بَلَّ حُرٌّ : البته آزاده است
	تَلَطَّفَ فِي كَلَامِهِ : به نرمی سخن گفت	۳	البلاغ : ابلاغ کردن، رساندن
۳	تَلَاؤُ (تِلَاوَةٌ) : تلاوت کرد	۸	البَلَّلَ : تر شدن
	تَلَيَّ : تلاوت شد	۱۴	البنان : سرانگشتان، واحد آن «بِنَانَةٌ»
۱۶	التنزيل : قرآن کریم	۶	البنون : جمع ابن : فرزندان پسر
۳	التهلُّكَة : مهلکه، آنچه عاقبتش هلاک باشد	۱۴	البهجة : شادمانی
۳	التُّهْمُ : جمع تُهْمَة : تهمت‌ها		
	إِتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْمِ : از جاگاه‌های		«ت»
	تهمت بپرهیزید.	۲	تَأَلَّمَ : ناراحت شد
۱۱	التواييت : جمع تايوت	۱۱	تَاهَ — (تَيْهًا) : گم شد، همراه شد
۱۶	تَوَطَّنَ : اقامت گزید	۴	تَابَ تَابًا (تَوْبَةً) : توبه کرد
۶	تَوَلَّى : دوستی کرد		تُبَّ عَلَيَّ : توبه مرا بپذیر
	«ث»	۸	التبويب : باب بندی
	«ث»	۶	التَّحَالِيلُ : جمع تحلیل : آزمایش‌ها
۱۱	ثَارَ — (ثَوْرًا) : قیام کرد، شورید	۱۲	التَّحَرُّرُ : آزادی
	ثُرْنَا عَلَيَّ أَنْفُسِنَا : علیه خود شوریدیم	۹	تَحَلَّى : آراسته شد
۱۱	الثَّرَى : خاک، زمین	۱۶	التخليص : رها ساختن
۸	الثَّرَوَاتُ : منابع	۱۶	التخليط : آمیخته شدن به گناه
۲	الثَّمِينَة : گران بها، با ارزش	۵	تَدَنَّنَسَ : آلوده شد، ناپاک شد
	«ج»	۶	تَزَكَّى : تزکیه شد، پاکی ورزید
۹	جَالٌ — (جَوْلَانًا) : جولان داد	۵	التشاؤم : بدبینی
		۱۶	تَشَبَّهَتْ : چنگ درزد، درآویخت

	جَبَّارٌ : قدرتمند، نام صورت فلکی «جَوَزا»	۴	«خ»
۴	الجُبْرُ : سوراخ، روزنه	۳	خَابَ — (خَيْبَةً) : ناامید شد
۳	الجِرَابُ : پوست، چرم	۲	خَتَمَ — (خَتْمًا) : به پایان برد
۹	الغَرَامُ : گرم	۶	الخَدَّ : گونه
۱۱	الجزية : جزیه، مالی که اهل کتاب هر سال به دولت اسلامی پرداختند	۱۰	الخُسْرانُ : زیان
۱۴	الجدران : جمع جدار : دیوارها	۱۱	الخُضْرُ : جمع أَخْضَرُ : سبزهها
۵	الجلیس : هم نشین	۱۳	الخطایا : جمع خَطِیئةٌ : گناهان
۱۶	جَنَى — (جَنِيًا) : چید	۱۳	الخُطوةُ : گام
۵	الجَوَادُ : اسب راهوار و اصیل	۵	خَلَا — (خُلُوًا) : خالی شد
۱۴		۱۶	الخلايا : جمع خَلِیةٌ : سلولها
۱۴			الخلقُ : آفرینش
	«ح»		الخلقُ الجدیدُ : آفرینش مجدد
۱۳	الحاسِرُ : سر برهنه	۹	الخِنَاقُ : یقه
۴	الحافی : با برهنه	۹	خَيَّرَ : اختیار داد
۲	حَالَفَ : هم پیمان شد	۲	خَيَّرَ : اختیار داده شد
۳	الحَسْبُ : کفایت	۳	
	فهو حَسْبُهُ : او برایش کفایت می کند		«د»
	حَسْبُنَا اللَّهُ : خدا برای ما کافی است		الدَّجَى : تاریکی شب
۱۶	الحِصَادُ : درو	۱۶	دَعَا — (دُعَاءً) : دعا کرد، فراخواند
۱۵	الْحُصُونُ : جمع حِصْنٍ : دژها	۱۵	ندعو الله : از خدا می خواهیم
۱۱	الخُفَاةُ : جمع حافی، پا برهنگان	۱۱	الدَّعْوَى : دعوی، شکایت
۱	الخَفِيّ : مهربان	۱	دَعَّ : ← وَدَعَّ
۳	حَقَّقَ : محقق کرد	۳	دَقَّ — (دَقًّا) : کوبید
۶	الْحَلِيبُ : شیر	۶	دَكَ — (دَكًّا) : کوبید، نابود کرد
۲	حَمَلَ — (حَمَلًا) : وادار کرد	۲	الدَّمارُ : نابودی، ویرانی
۱۲	حَمَلَ : به عهده او گذاشت	۱۲	دَهَشَ — (دَهْشَةً) : حیرت زده شد
	الْحَوْمُ : جمع حائم : تشنگان، چرخ زندگان، پروازکنندگان	۱۵	الدَّهْشَةُ : حیرت، شگفتی
۱۵		۱۵	
۶	حَوَى — (حَوَايَةً) : در برداشت، شامل شد	۶	«ذ»
۸			ذَاكَ : آن

		الذَّبَاب : جمع ذُّبَابَة : مگس‌ها	۱۶
۱۴	الزَّائِرُ : پر، لبریز	ذَوَّقَ : چشاند	۲
۴	زَالٌ : زایل شد	ذَوِيَ : جمع ذو : صاحبان	۱۵
۶	زَنَگَى : تزکیه کرد، پاک کرد	يَصُدُّ ذَوِيهِ : هوادارانش را باز می‌دارد.	

«س»

۱۳	السَّاحِرُ : مسخره کننده	الرَّاحِلَةُ : شترقوی و راهوار	۱۶
۱۵	سَادَةٌ (سَيَادَةٌ) : سروری یافت	الرَّاعِبُ : متمایل، خواهان	۱
۱۱	سَارٌ — سَيْرًا : به راه افتاد، رفت	أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي :	
۵	السَّانِحُ : میسر، ممکن	آیا تو از خدایان من روی گردانی؟	
	الْفُرْصَةُ سَانِحَةٌ لَكَ : فرصت مناسب به تو	الرَّايَةُ : پرچم	۱۰
	دست می‌دهد	الرَّثَاءُ : ریا کاری	۷
۲	سَبَّءٌ (سَبَّأٌ) : دشنام داد	الرَّيْحُ : سود	۱۱
۱۶	السُّبْحَةُ : تسبیح	رَجَمَ عُرٌّ (رَجْمًا) : او را سنگ زد	۱
۸	السَّجِيَّةُ : مَشْ، خوی	لَأَرْجُمَنَّكَ : تو را سنگسار خواهم کرد	
۷	سَحَبٌ — (سَحَابًا) : (روی زمین) کشید	الرَّحِيلُ : کوچ، سفر	۱۶
	سَحَبُوهُ عَنِ الْمَسْنَدِ :	رَخِصَ عُرٌّ (رُخْصًا) : ارزان شد	۱۲
	او را از تخت پایین کشیدند	رَدَّ عُرٌّ (رَدًّا) : باز گرداند	۱۲
۴	السُّحْبُ : جمع سَحَابَة : ابرها	ثُرَدَةُ الْوَدَائِعِ : امانت بازگردانده شود	
۱۰	سَرَّ عُرٌّ (سُرُورًا) : خوشحال کرد	الرَّذَى : مرگ	۱۱
۶	السُّعَالُ : سرفه	الرَّغَامُ : خاک، ریگ آمیخته به خاک	۸
۶	السُّعْرَةُ الْخَرَارِيَّةُ : کالری	رَغَبَ عَنِ : روی گرداند	۲
۱۱	السَّكَنُ : خانه، سرزمین	رَغَمَ : علی رغم، باوجود	۴
۶	السُّكَّرِيَّاتُ : مواد قندی، گلوکزها	الرَّفُوفُ : بالش	۱۴
۶	السُّكَّرِيَّةُ : قندی	الرَّفْضُ : ترک کردن، نپذیرفتن	۱۰
۱۰	السَّلْبُ : غارت	رَقَّ — (رِقَّةً) : دل سوزاند	
۱۲	السَّنَّةُ : چرت، خواب گرفتگی	رَنَأَ عُرٌّ (رَنَاءً) : توجه کرد، خیره شد	۴
۱۴	السُّنْدُسُ : نوعی پارچه ابریشمی	الرَّهْطُ : گروه	۲
۱۱	السَّنِينُ : جمع سَنَة : سال‌ها	الرَّوْعَةُ : شکوه و زیبایی	۱۰
۹	السَّهْرَةُ : شب زنده داری		

	۲	سواء : برابر، یکسان	
	۸	السَّوَّاقِي : جمع الساقية : رودهای کوچک	
۱۶	ضَاعٌ — (ضِيَاعًا) : تباه شد	۱۴	سَوَى : بازسازی کرد، درست کرد
۲	الصَّبَاب : مه	۱	السَّوِيَّ : راست
۹	ضَجَّ — (ضَجًّا) : فریاد زد (در این جا : پُر بود)	۱۰	السِّيَاحِيَّة : سیاحتی
۶	الصَّلَاة : گمراهی	۱۲	السَّيِّدَةُ : سرور
۱۳	ضَمِنَ — (ضَمَانًا) : تضمین کرد		
			«ش»
	۲	شَكَأَ (شِكَايَةً) : شکایت کرد	
۲	الطَّاقَةُ : انرژی	۱۰	الشُّكْوَى : شکایت
۲	الطَّاقَةُ الحَرَارِيَّة : انرژی حرارتی، انرژی گرمایی	۴	الشَّمَاء : بلند
	طَرِيفٌ : جمع طریفه : برگزیده شده‌ها، تازه‌ها	۸	الشَّهْد : عسل
۹	طَرِبَ — (طَرِبًا) : به طرب و وجد آمد	۳	الشُّوْن : جمع شآن : امرها
۱۴	طَرَّقَ (طَرَقًا) : (در را) کوبید	۵	الشُّوكُ : خار، تیغ
۸	طَوْبَى : خوشا		
۹	طَيَّبَ : خوشبو کرد		«ص»
		۹	صَاحَ — (صَيْحَةً) : فریاد زد
	«ظ»		صَاحَ بِهَا : او را صدا زد
۹	ظَلَّ — (ظَلًّا) : باقی ماند، ماندگار شد	۳	صَاعٌ (صِيَاغَةً) : ساخت
	سَأَطَّلَ حَافِيًا : پیوسته پا برهنه خواهم ماند		ضُغٌ : بساز
۴	الظُّلَمَاء : تاریکی	۹	صَالَ (صَوْلَةً) : حمله کرد
		۹	صَالَحَ : آشتی کرد
	«ع»	۸	الصُّحُف : جمع صحیفه : نوشته‌ها، روزنامه‌ها
۱۰	العائليَّة : خانوادگی		الصَّحْفُ الْأُولَى : کتاب‌های پیشین
۳	عَادَ (مَعَادًا) : پناه برد	۱۵	صَدَّ (صَدًّا) : منع کرد، مانع شد
۱۳	عَارَضَ : مخالفت کرد	۱۱	الصَّدَى : انعکاس صوت، پژواک
۴	العَوَاصِفُ : جمع عاصِفَة : طوفان‌ها	۱۳	صَرَعَ — (صَرَعًا) : بر زمین زد
۷	عَاقَبَ : عقوبت کرد	۳	الصَّفْوَةُ : برگزیده، برگزیدگان
۶	العالي : بالا	۴	الصَّمَاء : سخت
۱۶	عَدَّ (عَدًّا) : برشمرد		الصَّخْرَةُ الصَّمَاء : سنگ سخت

	شکافتیم	۸	العَدِيد : متعدّد، بی شمار
۸	فُحُول : جمع فُحْل : بزرگان، برجستگان	۱۱	العُرَا : جمع عُرِيان : برهنگان
	فُحُولُ الْأَدَب : بزرگان ادبیات	۱۲	العُرْوَة : دستگیره، دست آویز
۱۶	الفُضِيحَة : افتضاح، رسوایی		العُرْوَة الوُثْقِي : دست آویز محکم تر
۱۶	الفِطَام : از شیر گرفتن (کودک را)	۱۵	العَزَائِم : جمع عَزِيمَة : قصدها، تصمیم‌های جدی
۴	الفُؤَاد : دل	۲	عَزَلٌ — (عَزْلًا) : بر کنار کرد
۵	الفُؤُوز : موفقیت و پیروزی	۱	عَزَمَ — (عَزَمًا) : تصمیم گرفت
		۲	العَزِيمَة : عزم و اراده قوی
	«ق»	۱۳	العَسِير : دشوار
۱۴	القَبَسَات : جمع قَبَسَة : نمونه‌ها، پرتوها		عَصَى — (عَصِيًّا) : عصیان کرد،
۲	قَبِضٌ — (قَبِيضًا) : گرفت	۶	نافرمانی کرد، گناه کرد
۴	القَدَر : تقدیر	۱	العَصِي : عصیان‌گر، سرکش، نافرمان
۲	قَدِمَ — (قُدُومًا) : روی آورد	۱۴	العِظَام : جمع عَظْم : استخوان‌ها
۱۱	القُضْبَان : جمع قَضِب : شاخه‌ها، میله‌ها	۵	عَفَا — (عَفْوًا) : بخشید، عفو کرد
	قُضْبَانُ الزَّمَن : میله‌های زندانِ زمانه	۴	عَلَامٌ ؟ : (علی + ما) بر چه چیز؟
۱۱	قَضَى — (قَضَاءً) : سپری کرد، درگذشت	۱۶	عَلَقٌ — (عَلَقًا) : چسبید
۵	قَضَى — (قَضَاءً) : ادا کرد	۱۲	العَلِيّ : بلند مرتبه
۲	القُطَيْرَة : قطره کوچک		
۴	القِيَمَة : قَلَه، قَلَه کوه		«غ»
۱۶	قَهْرًا — (قَهْرًا) : خوار کرد، راند	۱۰	عَزَا — (عَزْوًا) : هجوم برد
۱۳	قَهْقَهَة : قهقهه زد	۱۰	العَزْو : تهاجم، حمله
۶	قَوَّضَ : کند، درآورد	۱۶	العَض : فرو بستن چشم
۶	القِيَمَةُ الغِذَائِيَّةُ : ارزش غذایی	۱۲	القِيّ : گمراهی
۱۲	القَيُوم : پاینده	۲	غیر : جز، دیگری
			ما أنت و غيرك؟ : تو را با دیگران چه کار؟
	«ک»		
۱۰	الكَأْس : کاسه، جام		«ف»
۳	الكَاظِم : فرو برنده	۷	الفَارِغ : خالی
	الكَاظِمِينَ الغَيْظ : فروبرندگان خشم	۶	فَجَّرَ : شکافت، منفجر کرد
			فَجَّرْنَا الْأَرْضَ غَيُونًا : چشمه‌های زمین را

	۱	الکتاب : منظور قرآن است
۱۶	۲	الکتاب : نامه
۹	۵	کَدِرَءَ (کَدْرًا) : کدر و تیره شد
۹	۱۱	الکَرَى : خواب
۶	۱۰	الکُوب : فنجان
۱۱	۱۰	کَوَّرَ : تاریک کرد، در هم بیچید
۱۰	۲	الکِیل : پیمانہ
۱۴		المُسْتَقِيل : دریافت کننده، گیرنده
۱		مَسَّ سَ (مَسًّا) : دست مالید
۱۶	۱۶	لَبِئَتْ سَ (لَبْنًا) : درنگ کرد
	۳	اللَّحْدُ : گور، قبر
	۹	لَحِقَ سَ (لِحَاقًا) : رسید، پیوست
	۳	لَذَعَ سَ (لَذْغًا) : نیش زد، گزید
۱۴	۳	لَدُنْ : نزد
		اللقاء : دیدار، ملاقات
۶	۱	لِمَ : (لِ + ما) برای چه
۸	۹	لَهَا سَ (لَهُوًّا) : سرگرم شد
۱۰	۴	اللَّهَبُ : زبانه آتش
	۱۴	اللیف : بافت (بافت عصبی)
۲		المعالی : جمع معلاة : بزرگی ها
۱۵		المعتصم : چنگ زننده
۱۴	۱۴	المُعْتَدُ : بیچیده
۱۴	۱۲	المَغْزَى : کُنه، معنی، عمق
۱۴	۵	المُفْضَلُ : برتر، ترجیح داده شده
۱	۱۰	مَلِيًّا : زمانی طولانی
	۱۵	وَ اَهْجُرْنِي مَلِيًّا : بسیار از من دور شو، مدتی طولانی از من دور شو
۱۱	۱۵	المُنَادِي : ندادهنده
۱۶	۱۰	المَنَالُ : دست یافتن
۵	۱۰	المُنْبَعِثُ : نشأت گرفته
		«ل»
		«م»
		مات سَ (مَوْتًا) : درگذشت، مُرد
		المَبْدَأُ : اصل، قاعده اساسی
		المتاعب : جمع متعبه : سختی ها
		المُتَكَابِلُ : تَبیل
		المُتَهَدِّمُ : ویران شده
		مَحَا سَ (مَحْوًّا) : محو کرد، پاک کرد
		المُخَيَّمُ : خیمه زده، سایه افکنده
		المَدَنِيَّةُ : تمدن
		المَدَى : طول

۱۴	نَصَبٌ ۛ (نَصَبًا) : همت گماشت	۶	الْمُنْتَسَبُ : انرژی بخش
	فَإِذَا فَرَعَتْ فَأَنْصَبُ : چون فراغت یافتی،	۵	الْمَنْصَبُ : مقام
	در عبادت بکوش	۵	الْمِنْظَارُ : عینک، دوربین
۹	التَّلْعُ : نعلین، کفش	۵	الْمَنْ : ممت
۳	نِغَمٌ : نیکوست	۳	الْمَهْدُ : گهواره
۱۲	نَفَرٌ ۛ (نَفَرًا) : متنفر و بیزار شد	۱۳	الْمَهْزُومُ : شکست خورده
۵	النَّقِيّیُ : پاک و تمیز	۱۵	الْمُتَهَيِّمِینَ : (خداوند) ناظر، نگهبان
۶	النَّقِيّیُ : خالص	۳	المَوَاضِيعُ : جمع موضوع
۱۶	نَمٌّ ۛ (نَمًّا) : سخن چینی کرد	۴	المُؤَجَّجُ : شعله‌ور، برافروخته
	مَنْ نَمَّ إِلَيْكَ نَمَّ عَلَيْكَ : هر که از	۳	المَوْجُزَةُ : خلاصه
	دیگران نزد تو سخن چینی کند، علیه تو	۱۱	المومیاء : مومیایی
	نیز نزد دیگران سخن چینی می کند		
۱۰	النَّهْبُ : غارت		«ن»
۱۶	نَهَرٌ ۛ (نَهْرًا) : راند، بانگ زد	۴	النَّائِي : دور
	أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ : بر نیازمند بانگ مزن	۱۱	نَادَى : صدا زد، ندا داد
	و او را مران	۱۳	النَّاسِيكُ : پرهیزکار، پارسا
۱۶	النَّوْرُ : شکوفه	۳	النَّافِذَةُ : مؤثر
۱۵	النَّوْمُ : جمع نائم : به خواب رفتگان	۱۶	نَامٌ ۛ (نَوْمًا) : خوابید
۱۶	نَوَى ۛ (نِيَّةً) : نیت کرد	۴	النَّاي : نی، نی لیک
	«ه»	۳	نَبَعَ ۛ (نَبْعًا) : سرچشمه گرفت
۴	الهازِيُ : مسخره کننده	۶	نَجَى : نجات داد
۶	هَدَأٌ : آرام کرد	۶	النَّحَاسُ : مس
۸	هَدَّبٌ : تهنید کرد	۶	نَحَرَ ۛ (نَحْرًا) : ذبح کرد، قربانی کرد
۱۱	هَدَمٌ : ویران کرد	۸	النَّخْلُ : زنبور عسل
۱۰	الهَدْمُ : ویرانگری		لا يَدْ دُونَ الشَّهْدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ :
۲	الهوان : خواری		در مقابل عسل باید نیش زنبور را تحمل کرد
۵	الهون : فروتنی	۹	النَّدْوَةُ : همایش
۱۶	الهَوَى : هوای نفس	۱۶	نَزَعَ ۛ (نَزْعًا) : باز ستاند
۲	هَيَّجٌ : تحریک کرد	۴	النَّسْرُ : عُقَاب
		۵	نَسِي ۛ (نَسِيَانًا) : فراموش کرد

۱۳	الْوِسَادَة : بالش	«و»
۸	الْوِشَاءَة : جمع واشي : سخن چينان	الْوِدَائِع : جمع ودیعة : امانت‌ها
۱۱	الْوِضْمَة : لَكَّه	وَارَى : پوشاند، دفن کرد
۹	وَطَأَ َ (وَطَأَءَ أ) : گام نهاد	واعجبهه : شگفتا!
۳	وَقَدَّ َ (وَقَدَّأ) : وارد شد	الْوَافِد : مهمان، وارد شده بر کسی
۲	الْوِلَاء : دوستی	الْوَاتِر : زه کمان
۱	الْوَلِيّ : دوستدار، طرفدار	الْوَثْقَى : استوارتر، محکم‌تر
۱۱	الْوَهْن : سستی	الْوَثِيْقَة : محکم، استوار
۳	الْوَهَاب : بسیار بخشنده	الْوُدَاد : دوستی
۱۶	وَيَحَلَّتْ : وای بر تو	وَدَعَّ َ (وَدَعَأ) : رها کرد
۲	الْوَيْل : نابودی، هلاکت	دَعَّهْم فِي ضَلَالِهِمْ : آن‌ها را در گمراهی‌شان
	وَيْلٌ لَنَا : وای به حال ما	فروگذار
		وَرِيَتْ َ (إِرِنَاء) : به ارث برد
	«ی»	الْوُرُود : وارد شدن
۱۶	يا هذا : ای فلان، ای کسی که مخاطب هستی	الْوُرُود : جمع وُرْد : گُل
۱۳	الْيَسِير : آسان	الْوَرَى : مردم
۱۱	الْيَقِظَة : بیداری	الْوَزِر : بار



«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»

